

آیا دوران انقلابات، به عنوان «تحولات سریع اساسی در ساختارهای طبقاتی و دولتی یک جامعه... که همراه با، و از طریق شورش‌های طبقاتی از پایین» صورت می‌گیرند، به سر آمده است؟ و از همه مهم‌تر، اهمیت انقلابات در گذار به مدرنیته، نه فقط در اروپا بلکه در عرصه جهانی چگونه بوده است؟ آیا اثربخشی انقلابات در عرصه‌های مختلف، به ویژه در سیاست بیشتر از راه‌های دیگر گذار به مدرنیته بوده است؟ این‌ها پرسش‌هایی هستند که ذهن یوران تربورن را در نوشته بسیار کوتاه زیر به خود مشغول داشته است.

یوران تربورن، پروفیسور جامعه‌شناس سوئدی است که در دانشگاه کمبریج تدریس می‌کند. او سال‌های متمادی در دانشگاه‌های مختلف دنیا، از جمله در اروپای شرقی و غربی، امریکای شمالی و لاتین، استرالیا و آسیا-سئول و تهران- تدریس نموده است.

راه‌های مدرنیته: انقلابی و غیره

برگرفته از: مقدمه کتاب انقلاب در ایجاد دنیای مدرن



نوشته: یوران تربورن

برگردان: رضا جاسکی

تعداد کلمات: ۱۷۸۰

آیا انقلابات جهان مدرن را ساخته‌اند؟ یا مدرنیته انقلاب‌ها را ساخته است؟ حداقل در یک مورد برجسته، بیشتر دومی درست است. این مفهوم مدرن دانش، و مورخان آن هستند که انقلاب علمی قرن هفدهم بیکن، دکارت، نیوتن و همکاران را ایجاد کردند. اما از نظر سیاسی این انقلاب فرانسه بود که مدرنیته را ساخت، یا به عبارت بهتر، تحولات فرانسه طی سال‌های ۱۷۹۴-۱۷۸۹ مفهوم مدرن انقلاب و نیز مدرنیته سیاسی را ساخت. انقلاب مانند طبقه کارگر تامپسون [اشاره نویسنده به کتاب «ایجاد طبقه کارگر انگلیسی» اثر ا. پ. تامپسون مورخ معروف انگلیسی است. م.]، در ایجاد خویش حضور داشت.

اگر کسی در دهه‌های ۱۷۶۰، ۱۷۷۰، یا ۱۷۸۰ می‌خواست بهترین جواب را در مورد انقلاب بیابد، به انسیکلوپدیا که دانش و معرفت روشنگری را خلاصه کرده بود، مراجعه می‌نمود. خواننده، در ماده مربوط به «انقلاب» به یک مقاله مبسوط و بسیار آگاهی‌بخشی در مورد... ساعت‌سازی ارجاع داده می‌شد. در حالی که «انقلاب» در سده هجدهم، و یا قبل‌تر، می‌توانست معنای اختلال یا شورش را بدهد، اما معنای اصلی آن حرکتی بازگشت‌کننده بود. وقتی که کوپرنیکوس در سال ۱۵۴۳، رساله خود در باره انقلاب اجرام آسمانی را منتشر نمود، او به جنگ ستارگان اشاره نمی‌کرد. منظور او حرکت بیضوی سیارات بود. پیشوند «IE» در کلمه «

revolution) (انقلاب) یا کلمه «reform» رفرم در واقع به معنی عقب، عقب برگرداندن (در اصل سنگ مقابل قبر عیسی) و بازگشت به فرم اصیل جامعه مسیحی قبل از مقام پاپی است، که هدف لوتر و کالوین محسوب می‌شد.

در روند حوادث فرانسه بود که انقلاب معنای مدرن خود یعنی دری به سوی آینده نو را کسب نمود. گاهی اوقات، در سال‌های تحول، رفرم مترادف با انقلاب بود تا اینکه در نهایت در نتیجه مبارزه برای تغییر پارلمانی در بریتانیا، معنی مدرن آن مقرر شد.

انقلاب فرانسه رزمگاه کلیدی جاده اروپا به مدرنیته بود. صف‌بندی موافق و مخالف جامعه جدید، درونی و مربوط به فرانسه و اروپا بود. مخالفین آن شاهزادگان، (بخش عمده‌ای) از اشراف، کلیسای قدیمی همه فرقه‌های مسیحی، بسیاری از بازرگانان جرگه‌سالار، و افراد و موکلین این نیروها بودند. طرفداران مدرنیته متخصصین، بسیاری از مخالفان مذهبی، (بخش عمده‌ای) از صنعتگران شهری و مغازه‌داران، (بخش غالب) بورژوازی صنعتی جدید، گاهی اوقات کشاورزان و بخش‌های مختلف مردم شهری بودند. در اینجا نکته اصلی شکاف درونی است و نه خصلت طبقاتی آن.

سال ۱۷۸۹ موجب آغاز دوره‌ای از انقلابات و ضدانقلابات اروپایی شد، بازگشت [بازگشت بوربون‌ها و خلع ناپلئون. م] و اتحاد مقدس، همراه با انقلاب بین‌المللی انقلاب ۱۸۳۰، انقلاب‌های قاره‌ای ۱۸۴۸، و سرکوب بین‌المللی آنان، با ظن‌های کمتر اما همچنان برجسته کمون پاریس در سال ۱۸۷۱، و نقطه عطف نو ۱۹۱۷، فرایندی که بطور صریحی جزئیات شرایط سنت اروپایی ۱۸۷۱-۱۷۸۹ را مورد بحث قرار داد. سال ۱۹۱۸ و فروپاشی امپراتوری‌های هوهن‌تسولرن و هابسبورگ نیز چون یک انقلاب تجربه شدند. گرمای شعله‌های نزدیک آتش آن «تغییرات دموکراتیک» در سوئد را به ارمان آورد. جنگ داخلی اسپانیا، و جنگ فرانسه بین ویشی و جنبش مقاومت برای طرفداری و مخالفت با مدرنیته انقلابی سال ۱۷۸۹ ادامه یافت. کمونیسم رفرمیستی سال‌های ۱۹۵۶ و ۱۹۶۸ بخش دیگری از این سنت انقلابی بود. هلند در آن طرف مرز، حزب کالونیستی ضدانقلابی خود - یک حزب کلیدی حکومتی در دوره بین جنگ را، بر علیه ۱۷۸۹ و تمام دیگر انقلابات، - تا سال‌های ۱۹۷۰ حفظ نمود.

در اکثر موارد، شورشیان جوان دهه ۱۹۶۰ خود را در چنین نوری نمی‌دیدند. منبع الهام انقلابی آنان به احتمال زیاد ناشی از جنگ ویتنام، از انقلاب کوبا، و بطور کلی از مبارزات جهان سوم بود تا اینکه از سنت ۱۹۱۷-۱۷۸۹. اما هنگامی که بلاواسطگی و فوریت تغییر اجتماعی - فرهنگی فروکش نمود، آن نسل نیز به سوی این یا آن میراث کمونیستی چرخید.

انفجار درونی کمونیسم اروپایی به معنی پایان این سنت اروپایی انقلاب و ضدانقلاب بود. سال ۱۹۸۹ قطعاً هیچ انقلابی در مفهوم تاریخی اروپایی، یعنی بازنمودن فضای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی برای اقشار اجتماعی تا آن زمان محروم نبود. خصوصی‌سازی، بازاری نمودن، منحل کردن احزاب و اتحادیه‌های کارگری به معنی تنگی عظیم فضای اجتماعی بود. اما آن ضدانقلاب در معنای کلاسیک محرومیت سیاسی مردمی نیز نبود. برعکس، فضای سیاسی بحث و انتخابات گسترده‌تر شد. قانون «تطهیر» ضد کمونیستی در چک و لهستان به

اجرا گذاشته شد، و کمونیست‌ها در صحنه عمومی ممنوع گشتند، اما آن تکرار ترور تاریخی سفید نبود. ضد کمونیست‌های پیروزمند ۱۹۸۹ نه انقلابی بودند و نه ضدانقلابی. آن‌ها چرخه را، با ادعای «اعلام حالت عادی»، «اقتصاد بازار عادی»، و «بازگشت به اروپا» به پایان داده بودند. به عبارتی، پایبندی به مدرنیته پیروز اروپایی، اما در بهترین حالت فقط مماس با تجربه قبلی انقلابات و ضدانقلابات فهمیده می‌شد. در عین حال، لیبرال‌های فرانسه اعلام نمودند که انقلاب فرانسه «به پایان رسیده»، پایانی که در فستیوال‌های دویست سالگی پسانقلاب در سال ۱۹۸۹ به طور برجسته‌ای جشن گرفته شد.

موج اخیر انقلابات طبقه متوسط که با حمایت و تامین مالی قابل توجه ایالات متحده در صربستان، اوکراین و گرجستان بوجود آمد، را باید در دفتر جدید ثبت «تغییر رژیم»، که متفاوت از سنت انقلابی و ضدانقلابی اروپاست، قرار داد.

انقلاب اروپایی مدرن را ساخت. اما در مورد بقیه جهان چه می‌توان گفت؟ میجی ایشین، بازگشایی مدرنیته ژاپنی، قطعاً یک انقلاب نبود، اما آن یک «بازگشت» ضدانقلابی نیز نبود. اصلاحات میجی یک مدرن‌سازی واکنشی از بالا، توسط بخشی از نخبگان تاریخی بومی بود. آن به طور قابل توجهی موفق بود، و مدلی برای چین، سیام، و به ویژه پس از سال ۱۹۰۵ و شکست ژاپن از روسیه، برای امپراتوری عثمانی ارائه نمود. و بی‌پرده و بدون تعارف، ژاپن را موفق‌ترین نمونه مدرنیته بدون انقلاب کرد.

آمریکائیان انقلاب خود را بر علیه کشورهای منحنه، فاسد، و استبدادی اروپایی مادر خود انجام دادند. اما مهاجرین تازه مستعمرات، از خود در برابر دیگر دشمنان خارجی تمدن و مدرنیته، بومیان، بردگان، بردگان سابق، و کاستا [نژادهای مخلوط] دفاع کردند. برزیل بدون هیچ انقلابی تکوین یافت، و انقلاب حماسه‌ای مکزیکی یک قرن پس از استقلال صورت گرفت، که نه جزیی از انقلابات نمونه نیمکره بود و نه موجب شعله‌وری چنین الگویی گشت.

مبارزات آزادی‌بخش مسلحانه ضداستعماری اغلب ممکن است از خود به نام انقلاب یاد کنند. اما آن‌ها در رابطه با صف‌بندی‌ها و پیامدهایشان، بخاطر مقابله با یک دشمن خارجی و جنگیدن برای استقلال ملی نسبت به انقلاب‌های نوع اروپایی بسیار متفاوت هستند. همین امر در مورد جنگ‌های داخلی پسااستعماری مانند جنگ‌های انگولا و موزامبیک نیز صادق است. شما هیچ کجا در جنوب صحرای آفریقا انقلاب اجتماعی نمی‌یابید. انقلاب‌های عربی در مصر در سال ۱۹۵۲ و عراق در سال ۱۹۵۸، هر دو به طور نظامی صورت گرفتند، اما به طور روشنی تحولات عمیق اجتماعی را به راه انداختند، هر چند که بسرعت پویایی خود را از دست دادند. ایران، از بالا و توسط شاهان مدرنیزه شد. انقلاب اسلامی به طرز منحصربفردی چون یک انقلاب مذهبی در دوران مدرن پیروز گشت. آن همچنین به خاطر ترکیب یک فرهنگ ضد مدرنیستی با یک برنامه اجتماعی و ضدالیگارش‌ی منحصربفرد است؛ بسیاری از مواد آن برنامه تحقق نیافتند، اما انقدر متحقق گشت که واجد شرایط یک انقلاب شود تا ضدانقلاب.

هند و جنوب آسیا هیچ انقلابی، نه جنگ ضداستعماری و نه پسااستعماری-البته به جز مقدار زیادی از خشونت قومی- نداشتند. اندونزی یک جنگ ضد استعماری، و نوعی از یک ضدانقلاب بسیار خونین در سال ۱۹۵۵

داشت، اما نه یک انقلاب واقعی.

کمونیست‌های چین در اولین تلاش‌های انقلابی خود شکست خوردند. اما، تا حد زیادی به عنوان مبارزان استقلال ملی در برابر ژاپنی‌ها موفق گشتند. در حالی که آن‌ها قطعاً عنصر انقلابی وزینی داشتند، اما امروز به نظر می‌رسد که میراث اصلی کمونیسم چینی استقلال ملی و قدرت ملی است.

به عنوان نتیجه، منصفانه این است که بگوئیم انقلاب اروپا را مدرن ساخت. انقلاب خط سیر آمریکا را مشخص نمود، اما حداقل اهمیت انقلاب در مدرنیته امریکای لاتین، مبهم است. ولی آن آسیای مدرن و افریقای مدرن را ایجاد نکرد. انقلاب، به یک مفهوم شگفت‌انگیز اروپایی بدل گشته است.

یک سؤال کاملاً متفاوت، مربوط به وزن و اثربخشی انقلاب با توجه به جامعه‌شناسی جوامع مدرن است. در اینجا، تاریخ اروپا تاکنون اب‌های ایدئولوژیکی را گل‌لود نموده است. به رغم انقلابات سیاسی و ایدئولوژیکی مبهم قرن هفدهم آن، بریتانیا به طور روشنی پیش‌تاز تحول اقتصادی مدرن و انقلاب صنعتی بود. نروژ رفرمیست پیشگام دموکراسی پارلمانی با حق رأی همگانی بود. در قرن نوزدهم تا سال ۱۹۳۳، آلمان رهبری پیشرفت‌های علمی را داشت، در حالی که پاریس پایتخت زیبایی‌شناسی «قرن نوزدهم» بود. از لحاظ روابط جنسیتی، فرانسه یکی از آخرین چراغ‌های اروپا بود. سفر برابری تاهل، از استکهلم به پاریس ۶۵ سال به طول انجامید.

به طور خلاصه، تاریخ مدرن اروپا مسیرهای چندگانه‌ای را برای تغییر اجتماعی نشان داد، و بیست تند انقلاب اجتماعی به هیچ وجه سریع‌ترین راه تغییر اجتماعی نبود. یورش کمونیستی بر پدرسالاری هرگز ثبات قدم لازم را حفظ نمود، و نتیجه آن بسیار ناموثرت‌تر از نتایج جو خفیف‌تر اصلاحات در اسکاندیناوی بود. با این وجود، پس از انفجار داخلی برنامه‌ریزی اقتصادی و دوباره خصوصی‌سازی مالکیت، کوتاه نمودن تاریخی پدرسالاری اروپای شرقی و آسیای شرقی مسلماً مهمترین میراث پایدار کمونیسم است.

جهان مدرن به روش‌های گوناگونی «ساخته» شده است. «انقلاب» در امتداد خطوط علم، هنر، اقتصاد، و سیاست، تأثیرات متفاوتی داشته است.

همان‌طور که بسیاری از نویسندگان این کتاب پیش‌بینی می‌کنند، به احتمال زیاد جهان در آینده نیز شاهد تغییر انقلابی رژیم خواهد بود. اما عدم اطمینان زیادی در این که انقلابات دنیای جدید را بسازند، وجود دارد. احتمالاً بسیاری از ما توافق داریم که جهانی دیگر ممکن و همچنین بسیار مطلوب است. اما اینکه آن به واقعیت خواهد پیوست، و در این صورت چگونه، پرسش‌هایی هستند که بسیار فراتر از صلاحیت علوم اجتماعی می‌روند.

یوران تریورن، برگرفته از مقدمه کتاب «انقلاب در ساختن دنیای مدرن» به ویراستاری فوران، لین و زیوکوویچ،

سال ۲۰۰۸